

# آنتیگونه بر صلیب شکسته نویسنده: ناشناس

مترجم: کمال الدین شفیعی

شکسته سبلیه پوچه هفت  
نماینده آمار میلو  
رسانیده نیمال الماج  
در تراویه  
پنهان مصلحت  
استخراجی و ایله  
پنهان مصلحت  
رسانیده رالمه  
ناینی و نایا  
پنهان پولو  
شکسته آلمیخته  
نماینده نیماله  
شیوه شیوه  
دسته ۱۰۰۰  
ناینی لسته  
۱۰۰۰ ناینی  
پنهان پنهان  
۵\_۵\_P17YP\_۰۰۳\_AYP  
مخفیت ناینی  
mos.liemgj@duq.utidat

تسبیح و پیغمبه لئیه ۷۴۰۰ ناینی قصر حسنه

نیکی و نیکی  
نیکی و نیکی

۷۸۸۱۷۳۷۷  
۷۰۰۰۷۳۷۷

## پیش‌گفتار مترجم

در تابستان سال ۱۹۷۶، هنگامی که در پیک شرکت جنگ در هامبورگ آمده بودم، پرسنل‌های تبلیغاتی کارخانه کردیم، با مردمی که مشغول این بخش بودند آشنا شدم و چن لفمید که دانشجوی رشته تاریخ هسته رفتاری را به احترام خاصی آمیخت. آشنا علاوه بر مدنی کوچه به دوستی تجارتی کاهن مرآجه خاندان دعوت من کرد و از درون پیش از حجت چنان گرفت عزم از زمان نسلط خاتسیم بر آنکه والدین و همسن اند دوره برایم من کرد. پس از اینکه از این دوستی خود بگذرانم، بزرگ‌ترین این اتفاق را در این دو گامهای کار انجامی گذرانیده و دو سال پایان حکومت هیتلری را در زبان پیغمبر والد سری کرد و از همین وقایت در ماه نهم سال ۱۹۵۵ آزاد شده بود. او برایم تعزیز کرد: «این اتفاق می‌تواند میان این دو سال ۱۹۳۴ و ۱۹۴۵ که پیشنهاد بودم دستگیر شدم، بین این اینکه زندان شدم، کارگر صلحان بودم، ما در هامبورگ گروهی داشتم که در آن شهر تاکه آن‌ها بودی اینجا من کرد اینه ما تها گروه تاریخ سوییمه گروههای دیگری هم بودند پیغم برویست می‌زد و آهیک من ساخته کارگر خروف می‌باید خانه و از فعالان تجارتی همین صفت بود. هنوز بکمال از برق‌گذاری حکومت فاشیست‌ها نگذشتند که اورایه اتهام بدهند که بعد از همین شکنجه کارگران را می‌خواستند مدت‌ها از تو خبری نداشتم. نایل که بعد از همین شکنجه اوراییه از اینکه کارگران به از دنگ می‌زدند و بعدها از اینکه

## فهرست

۱۱	پیش‌گفتار مترجم
۳۳	شخصیت‌های نمایش
۳۵	پرده‌ی یکم
۵۵	پرده‌ی دوم
۸۵	پرده‌ی سوم

## پیش‌گفتار مترجم

### ۱

در تابستان سال ۱۹۶۸، هنگامی که در یک شرکت چاپ در هامبورگ،<sup>۱</sup> در بسته‌بندی پوسترهای تبلیغاتی کار می‌کردم، با مردی که مسؤول این بخش بود، آشنا شدم. وقتی فهمید که دانشجوی رشته‌ی تاتر هستم، رفتارش را به احترام خاصی آمیخت. آشنایی‌مان در مدتی کوتاه به دوستی انجامید. گاهی مرا به خانه‌اش دعوت می‌کرد و از دوران پیش از جنگ جهان‌گیر دوم، از زمان تسلط فاشیسم بر آلمان، و از ترس و هراس آن دوره برایم می‌گفت.

برند هیلر<sup>۲</sup> پیش از ده سال از جوانی‌اش را در اردوگاه‌های کار اجباری گذرانده و دو سال پیاپی حکومت هیتلر را در زندان بوخن والد<sup>۳</sup> سپری کرده و از همین زندان، در ماه مه سال ۱۹۴۵ آزاد شده بود. او برایم تعریف کرد:

«من در سال ۱۹۳۵، وقتی که بیست‌ساله بودم، دستگیر شدم. پیش از این که زندانی بشوم، کارگر صحافی بودم. ما در هامبورگ گروهی داشتیم که در این شهر تاتر آژیتاتوری<sup>۴</sup> اجرا می‌کرد. البته ما تنها گروه تاتری نبودیم، گروه‌های دیگری هم بودند. پدرم تروپت می‌زد و آهنگ می‌ساخت. کارگر حروف چین چاپ خانه، و از فعالان اتحادیه‌ی همین صنف بود. هنوز یک سال از برقراری حکومت فاشیست‌ها نگذشته بود که او را به اتهام پخش شب‌نامه‌های ضد‌حکومتی دستگیر کردند و بردند. مدت‌ها از او خبری نداشتیم تا این که بعد از جنگ فهمیدیم او را پایپی از اردوگاه‌ها به اردوگاه دیگر می‌برندند و بعد هم به بهانه‌ی فعالیت‌های ضد رژیم، در اردوگاه‌ها محکمه و اعدامش کردند. مرا هم پس از دستگیری، به علت هم‌کاری با پدرم، اول به اردوگاه کار اجباری داخاو<sup>۵</sup> نزدیک شهر مونیخ بردند و پس از یک سال، به آشوویتس<sup>۶</sup> فرستادند و از آنجا هم منتقل مکردند به بوخن والد».

1. Hamburg  
2. Brand Hiller  
3. Buehenwald  
4. Agitatorisches Theater  
5. Dachau

6. Auschwitz